

استدلال طبیعی

مرتضی مردیها*

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

(تاریخ دریافت ۸۴/۱۱/۱۰، تاریخ تصویب ۸۵/۸/۲۱)

چکیده

مهم‌ترین پرسش در زمینه روش‌شناسی علوم اجتماعی یگانگی یا دوگانگی روش این علوم با روش علوم فیزیکی بوده است. یکی از روایت‌های متمایل به دوگانگی روش‌شناختی، روش استدلال در علوم اجتماعی را برهان طبیعی می‌شمارد. برهان طبیعی جایگاهی میان روش اقتناع عرفی و روش اثبات قانون‌وار دارد و بیش از فرمالیسم و زبان مصنوعی به زبان طبیعی متکی است. گفته می‌شود که علوم اجتماعی در چنین فضایی تحمل ابطال‌گرایی و قانون‌وارگی را ندارد. این مدعا، احتمالاً، در علم سیاست، و مردم‌شناسی کمتر از جامعه‌شناسی، و اقتصاد مناقشه برانگیز است، اما در هر حال، هسته سخت مدعای مورد نظر، عموم علوم انسانی و اجتماعی را فرو می‌پوشد. نظریه مورد بحث متکی بر ایده دوگانگی بنیادین روش علوم انسانی و غیر علوم انسانی است. مقاله حاضر در مقام شرح و تفسیر این ایده، مبانی، مدلولات و نتایج آن و اشاره‌ای انتقادی به آن است. در قالب یک تحلیل فلسفی و یک روش مقایسه‌ای، از این ایده دفاع خواهیم کرد که دوانگاری سخت‌کیش، در برابر کثرت‌گرایی روشی که منکر نوعی وحدت جنس بعید علم نباشد، قابل دفاع نیست.

واژگان کلیدی: علوم اجتماعی، استدلال آزمون‌ی، زبان صوری، استدلال (برهان) طبیعی، زبان طبیعی، کثرت‌گرایی معرفت‌شناختی.

مقدمه

در نیمه دوم قرن نوزدهم «شناخت انسان در ساحت اجتماع»، بتدریج از اهمیت و استقلال قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده بود، و از خرد کلی که فلسفه خوانده می‌شد، فاصله گرفته بود؛ اما این فاصله در حدی نبود که تولد روشی نو قابل ادعا باشد و شناخت انسان و اجتماع، به نوعی تأمل عقلی و نظریه‌پردازی آزاد بیشتر شبیه بود. آگوست کنت با طرح اصطلاح «جامعه‌شناسی» و تقسیم تاریخ معرفت به ادوار سه‌گانه دین، فلسفه و علم، و توصیف مورد سوم به علم پوزیتیو، به معنای علم بریده از ارزش داور و متکی به داده‌های تجربی، گام بلندی در تعیین جایگاه روشی دانش اجتماع برداشت. اما بحث روش در این حوزه معرفتی، با امیل دورکیم و کتاب معروف او در باب قواعد روش جامعه‌شناختی صورت جدی‌تری یافت، چنان که هنوز هم بعضی صاحب‌نظران آن را طلوعی برای جامعه‌شناسی علمی می‌دانند (برتلو، ۱۹۹۵: ۱۴). در این کتاب، روش جامعه‌شناسی آزمون تجربی غیرمستقیم^۱ و یا روش مقایسه‌ای دانسته شده است که، به ادعای مصنف آن، «علی‌رغم داشتن پاره‌ای مشکلات نهایتاً همان قطعیت و قدرت اثبات‌کنندگی در تحلیل تغییرات را هنگامی که ایجاد و تغییر مصنوعی امور در آزمایشگاه به دست ما است، دارد» (دورکیم، ۱۹۹۰: ۱۲۴). بر این مبنا، علم اجتماع گرچه نمی‌تواند نوعی مواجهه آزمایشگاهی را بر متغیرهای یک آزمون تجربی اعمال کند، اما می‌تواند با «مشاهده مقایسه‌ای»، شکل روش‌شناختی این نوع آزمون را حفظ کند، و به همین دلیل هم، به یک حوزه معرفت‌شناختی مستقل و متفاوت با علوم تجربی و علوم دقیقه متعلق نیست. در استدلال تجربی - آزمونی غیرمستقیم^۲، فنون و فرآیندهای تجربه آزمونی علوم دقیقه کنار نهاده می‌شود، اما منطق آن حفظ می‌شود. زیرا، به اعتقاد دورکیم، به همان اندازه که به کار گرفتن «تکنیک‌های» تجربه آزمونی در علوم اجتماعی دشوار است، بکار گرفتن «منطق» آن ناگزیر است. در غیر این صورت، به اعتقاد او، اصل علیت و، در نتیجه، امکان تحقق علم، مورد تردید قرار می‌گیرد (همان: ۱۲۶). استدلال تجربی - آزمونی در علوم اجتماعی، مقایسه تغییرات موازی متغیرهای مورد مطالعه است؛ همان روشی که استیوارت میل آن را در کتاب منطق، جستجوی تغییرات موازی خواند: در برابر هر تغییر خاص X یک تغییر خاص Y وجود دارد، به گونه‌ای که یکی برحسب دیگری قابل

1. expérimentation indirecte
2. raison expérimental indirecte

تبيين است. صورت منطقی این رابطه همان $y = (fx)$ یعنی صورت عام قوانینی است که در علوم طبیعی یافت می‌شود. آشکال پیچیده این فرمول، که به تبع ورود عنصر زمان، ورود متغیرهای متعدد، ترکیب و تأثیرات متقابل متغیرها ... در فرآیند مورد بررسی، دچار عموض بیشتری می‌شوند، در منابع مربوط، از جمله کتاب مشهور ریمون بودن، تحلیل ریاضی امور اجتماعی و کتب متأخر از آن توضیح و تفصیل داده شده است. در بیشتر الگوهای مختلف استدلال تجربی - آزمونی، فرض بر این است که کمیت‌پذیری و آزمون‌پذیری و فرمالیزاسیون، این امکان را فراهم می‌آورد که نوعی آزمون فیصله‌بخش^۱ هویت واحد معرفت‌شناختی علم، و نه علوم، را تضمین کند.

چنان که مشهور است، این یگانه‌انگاری روش‌شناختی میان علوم اجتماعی و علوم تجربی به مشکلات اندازه‌گیری، دقت، تکرارپذیری و به خصیصه‌های معناداری و تاریخت موضوعات اجتماعی برخورد. دیدگاه‌های مختلفی در مقابل پوزیتیویسم دورکیمی قرار گرفت و از جهات مختلفی آن را به چالش طلبید. از آن میان، در مقاله حاضر، تنها به بررسی یک مورد می‌پردازیم. در این جا بحث کمی در مقابل کیفی، تفهیمی در مقابل علی، یا انتخاب عقلانی در مقابل اقتضای ساختاری نیست، بلکه در پی ایضاح و انتقاد چیزی هستیم که جامعه‌شناس معاصر فرانسوی، ژان کلود پُسران^۲ آن را برهان یا استدلال طبیعی^۳ می‌خواند.

استدلال طبیعی

این موضوع در جای خود بررسی شده است که، بر خلاف آنچه غالباً پنداشته می‌شود، لازمه اعراض از پوزیتیویسم حلقه وینی در مورد علوم اجتماعی، قول به دوانگاری در روش‌شناسی علم نیست (مردیها، ۱۳۸۲: ۱۷۳). برای عبور از تجربه‌گرایی رادیکال، و ایدال وحدت روش تمامی علوم، لازم نیست به انفکاک و انشقاق کامل میان علم انسانی و علم طبیعی عقیده یافت. می‌توان از آرمان کتلت مبنی بر داشتن نوعی فیزیک اجتماعی (کتلت، ۱۸۳۶: ۷۳) فاصله گرفت، و از انتساب اهمیتی بیش از اندازه به کمی‌سازی^۴، که سوروکین آن را بازی با اعداد می‌خواند

1. Crucial experiment
2. J.C. Passeron
3. Reasonnement naturel
4. Quantification

استدلال طبیعی

(سوروکین، ۱۹۷۰: ۳۲)، و یا از مونوپولیزه کردن «پژوهش» در «پیمایش» عدول کرد، و در عین حال، در مورد کل علم، نگرشی طیفی (وحدت در کثرت) داشت که در آن فیزیک، زیست‌شناسی، باستان‌شناسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی و تاریخ و ... مکان‌های متفاوتی اشغال می‌کنند، و از تکنیک‌های روشی متفاوتی بهره می‌گیرند، بدون این که بتوان آن‌ها را در اساس آنچه به تعریف علم و هویت علمی بودن راجع است، به دوگانه قطعی علوم فیزیکی/علوم انسانی تقسیم کرد (گردین، ۱۹۹۲). با وجود این تفاسیل، اگر در چارچوب یک نگرش معرفت‌شناختی دوانگار^۱، امکان آزمون تجربی غیرمستقیم در علوم اجتماعی بسیار دشوار یا حتی منتفی دانسته شود و، در عین حال، جامعه‌شناسی از جامعه‌نگاری و مردم‌شناسی از مردم‌نگاری و تاریخ تحلیلی از تاریخ روایی و ... جدا انگاشته شود، یعنی «استدلال و احتجاج» در علوم اجتماعی و انسانی، هویتی داشته باشد که از بررسی موارد خاص عبور کند و به «تعمیم نسبی» نتایج جستارهای خود، در وراء زمینه خاص تاریخی - جغرافیایی، دست برد، در این صورت چه الگویی راهنمای فعالیت علمی خواهد بود؟

به نظر می‌رسد که اگر استدلال تجربی - آزمونی غیرمستقیم قابل وام گرفته شدن و تقلید از حوزه علوم فیزیکی نیست، باری روش‌های موسوم به تفهیمی و تفسیری هم چندان کارساز نخواهد بود، زیرا در روش اخیر، با فاصله گرفتن از هر نوع گستره و تعمیم^۲ که غالباً وصف ضروری علمی بودن تلقی می‌شود، از مفهوم مسلط علم دور می‌افتیم (بوذن، ۱۹۶۷: ۱۲). یافته‌های علوم اجتماعی اگر به صورت قانون‌وار قابل تعمیم نباشند، دست کم باید بتوانند، با احتیاط و تا حدودی، از مرز جای - گاه^۳، یعنی زمینه خاص تاریخی - جغرافیایی، یا زمانی - مکانی حوادث عبور کنند. این کار با معادل دانستن کم و بیش ظرف وقوع مصادیق یک پدیده اجتماعی صورت می‌گیرد، و چنین دلیل‌انگیزی و حجت‌آوری در قالب «برهان طبیعی» خواهد بود. برهانی طبیعی خوانده می‌شود که برای توجیه هم‌ارزی چند زمینه که در آن مصادیق (یک)

1. dualist
2. generalization
3. contexte

امر اجتماعی وقوع می‌یابد، از تیپ‌سازی در چارچوب روش گمانه‌زنی^۱ و استنباط از روی قرائن استفاده می‌کند (پسرون، ۱۹۹۱: ۳۶۹).

توضیح بیشتر این که، در علم اجتماع، به عنوان نمونه، در بررسی پدیده‌ای اجتماعی مثل انقلاب، بی‌طرف و بی‌اثر تلقی کردن مطلق زمان و مکان وقوع فرآیند، و استفاده از فرمول $y=f(x)$ دشوار است، چرا که شرایط مادی و فکری، در هر زمان و زمین خاص، در اصل و کیفیت وقوع آنچه انقلاب نامیده شده است، ممکن است بسیار متفاوت باشد. مجموعه شرایط کافی از انقلابی به انقلاب دیگر فرق می‌کند، چرا که تغییر عنصر زمان - مکان در فرآیند تأثیر دارد. بر این اساس نمی‌توان با پدیده‌ای اجتماعی مثل انقلاب همچون پدیده‌ای مادی مثل سدیم رفتار کرد. در مورد سدیم می‌توان گفت همیشه و همه جا، به ازای هر سدیم چنان است که اگر با کلر ترکیب شود نمک تولید می‌کند. یعنی مهم نیست کجا و کی و به دست چه کسی و ...؛ اما در برابر این مشکل، اگر بخواهیم به تفسیر و درک معنای هر فرآیند یا پدیده انسانی - اجتماعی، به عنوان یک امر یگانه که تخته‌بند شرایط خاص تاریخی خود است، رو آوریم، علم دچار محدودیتی می‌شود که با برداشت عمومی جامعه‌دانشمندان از آن متفاوت است. مثلاً اگر هر انقلاب را موردی مفرد و منحصر بفرد محسوب کنیم، و به بررسی علل خاص آن مستقل از هر پدیده مشابه با آن اقدام کنیم، علمی بودن تبیین آن ممکن است مورد تردید قرار گیرد. بر اساس نظریه مورد بحث ما در این جا، تنها راهی که باقی می‌ماند این است که شرایط زمانی - مکانی وقوع این پدیده را مثلاً در فرانسه و چین و ایران به گونه‌ای تبیین، یعنی الگووار، مشابه بدانیم. به عبارت دیگر، باید مجموعه شرایطی را طراحی کنیم که موارد متعدد، تا حدود زیادی، مصادیق آن دانسته شوند؛ بدون این که داعیه تبدیل شدن به فرمول «همیشه و همه جا به ازاء هر Y, X وجود دارد که ...» را داشته باشد.

مدعای نظریه استدلال طبیعی این است که تعمیم یک قضیه، که محصول یک سلسله مشاهدات اجتماعی است، به این تصمیم متکی است که چند زمینه متفاوت $(E_1T_1, E_2T_2, \dots, E_nT_n)$ ، یعنی زمینه‌ها یا جای - گاه‌های مختلف وقوع مصادیق یک امر اجتماعی، هم‌ارز انگاشته شوند. مثلاً فرض کنیم اوصافی از قبیل آنچه ذیلاً می‌آید در مواردی که

1. présomption

در آن‌ها از انقلاب سخن می‌رود، «به طور کم و بیش» وجود داشته است: احساس‌گرایی، اصالت عمل و پرهیز از ظرافت‌پردازی‌های عقلی، اعتماد به بیگناهی توده‌ها، اعتقاد به گناهکاری حاکمان، آسیب‌شناسی رمانتیک وضع موجود، ترسیم چشم‌انداز دلربایی از آرمان‌هایی چون عدالت، آزادی و رفاه، سراغ کردن ریشه عمده ناکامی‌ها در مشکلات توزیع و نه تولید، وصل کردن سرنخ تمام یا غالب مشکلات به سلطه طبقه حاکم، ایمان به امکان و ضرورت تغییرات بنیادی، اعتقاد به اصلاح‌ناپذیری حکومت، اعتقاد به خشونت به عنوان نخستین یا تنها ابزار تحول، وجود پتانسیل‌های نافرمانی، غلبه هیجان و خشم، تخریب نظم مستقر از سوی توده‌های خشن، حمایت جدی و جامع این حرکت از سوی روشنفکران، ایدئولوژی، رهبری و حزب انقلابی، نتوانستن یا نخواستن استفاده کارآمد از نیروی سرکوب از سوی دولت...؛ اما نکته مهم این جا است که چون پارادایم مسلطی که مجموعه اوصاف فوق را دسته‌بندی کند و بگوید کدام «شرط لازم» است و انقلاب بدون آن قطعاً صورت نمی‌گیرد و کدام «شرط کافی» است و تحول انقلابی در کنار آن حتماً واقع می‌شود، و این‌گونه تعمیم‌ها را هم‌سو و هماهنگ کند، در علوم اجتماعی یا اساساً نمی‌تواند به وجود آید (پسرون، ۱۹۹۱: ۳۶۹). و یا دست کم تاکنون وجود نداشته است، تبیین انقلاب با شیوه قانون‌وار ناشدنی است. کمترین دلیل آن این که در «انقلاب» نامیدن آنچه در انگلستان ۱۶۴۲ یا امریکای ۱۷۷۶ اتفاق افتاد، و نیز در علل لازم و کافی انقلاب ۱۹۸۹ در فرانسه و انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، اختلاف نظر هست (هیل، ۱۹۸۰: ۴۷). همچنان که در مورد مصادیق آنچه که «ساختار خویشاوندی» دانسته می‌شود میان لوی - ستروس، کوپزنیه و بوردیو اختلاف نظر هست (کوپزنیه، ۱۹۶۲: ۵۲).

در این صورت به نظر می‌رسد راه سوم (میان یکی انگاشتن روشی کل علم، از یکسو، و جدا کردن کامل علوم اجتماعی از بدنه علم تجربی - تعمیمی، از سوی دیگر) روشی است که از آن به «استدلال طبیعی» تعبیر شده است. اولاً این روش استدلالی است و به این ترتیب راه خود را از علوم انسانی معناکاو و مفردکاو جدا می‌کند. یعنی در پی یافتن روابط میان متغیرها است و «تعمیم تجربی» را به عنوان میزان و معیار مهم علم بودن پذیرفته است. می‌کوشد مصادیق را ذیل یک مفهوم قرار دهد و به نوعی تعمیم، هرچند، محتاطانه دست زند. ثانیاً طبیعی است به این معنا که به وجود یا امکان ایجاد فرمول مشخص و قاطعی برای این تعمیم معتقد نیست. یعنی فرمولی

که زمینه‌ساز تعمیم قانون‌وار و به دقت ابطال‌پذیر و قابل در آمدن به قالب زبان صوری و نمادی (مثلاً $A \rightarrow B$ ، $a_1b_1, a_2b_2, anbn, \rightarrow$) باشد. «طبیعی» به این معنا است که جامعه‌شناس، مردم‌شناس، سیاست‌شناس ... ناگزیر است، تا حدودی با اتکا به درک و سلیقه و استعداد و ابتکار فردی و به دور از یک فرمول عام، توصیفات و ارجاعات و مستندات متنوع و مختلفی را گردآوری و در بوته استدلال خود ذوب کند. استدلالی چند وجهی که با استفاده از عوامل متنوعی، از اتکا به داده‌های طبقه‌بندی شده کلاسیک تجربی تا یافته‌های تجربی جدید، و از تجارب عمری، عرفی و ناگزیر پراکنده خود محقق تا تفسیر این تجارب به کمک عقل سلیم، از نمونه‌های مؤید تاریخی تا نقل قول‌های موافق اهل فن در باره موضوع بحث ... مدعا را پذیرفتنی می‌نماید؛ و همه این‌ها در چارچوب ابتکار تا حدی ذهنی محقق، و به گونه‌ای که انتظار می‌برد که مجموعه آن‌ها در متقاعد کردن مخاطب مفید باشد.

مطالعه کلاسیک‌های علوم اجتماعی، از اسمیت، توکویل، کنت، مارکس و وبر تا فریزر، دال، لیپست، پارسونز، مرتون، لوی - ستروس، آرون، گبرتز و نیز تا گارفینکل، گوفمن، بوردیو، گیدنز، تورن، فوکویاما و هانتینگتون ... این مدعا را تقویت می‌کند، که شیوه استدلال‌های آنان در طول کتاب‌هایشان، یا به عبارت دیگر تلاش آن‌ها برای متقاعد کردن علمی دیگران، به این ترتیب است که مصالح مختلف از تجربیات شخصی و غیرشخصی تا باورهای فرهنگی و فلسفی، از استدلال‌های روان‌شناختی تا روایات تاریخی و از مطالعات سامان یافته تجربی تا موارد استثنا، از نقل قول‌هایی که بیشتر نشان دهنده موافقت بعضی اتوریته‌های دنیای علم است، تا استناد به اطلاعات و اسناد رسمی و دولتی ... همه را گرد می‌آورند و در نسج واحدی قرار می‌دهند، تا مخاطب را نسبت به برداشت مؤلف متمایل کنند. به این سان، مقایسه موارد و مصادیق یک مفهوم در علوم اجتماعی، با توجه به ماهیت جای - گاهی آن به نتایجی می‌رسد که ارزش منطقی آن‌ها «گمان» است، یعنی نظری است مبتنی بر «احتمال صدق». ضرورتی که قضایای آزمون‌پذیر تجربی از نوع $y = f(x)$ لازم دارند به قرارداد «ثبات و ختشی بودن تمامی عوامل غیر از متغیر مورد آزمون» متکی است که، لاقلاً، در مشاهدات اجتماعی با آن حد از دقت که لازمه این فورمولاسیون است، دسترس نیست. اما به جای آن، تقویت فرض «هم‌ارزی جای - گاه‌ها» و فرض مصداق بودن کم و بیش موارد مختلف برای یک مفهوم (مرکب از مجموعه‌ای

اوصاف) قرار می‌گیرد، که به دلیل اختلاف نظر در تعداد وصف‌ها و اهمیت هر یک از مفاهیمی که از این مشاهدات به دست می‌آید، تیپ‌شناسانه است، به این معنا که یکی انگاشتن زمینه‌های مختلف را مقدور می‌سازد، بدون این که بتواند از این فرآیند فرمالی‌زاسیون عامی به دست دهد که شکل تعمیم قانون‌وار داشته باشد. به همین دلیل هم غالباً با حدس‌هایی مواجه هستیم که گاه به دشواری قابل اثبات یا ابطال‌پذیر هستند (برتلو، ۱۹۹۰: ۲۰۴). مثلاً نظریهٔ هابرماس در مورد آیندهٔ ملیت، نظریهٔ تورن در مورد اجزای مؤثر در فرآیند مدرنیته، نظریهٔ گیدنز در مورد هویت در دنیای معاصر و بسیاری نظایر این‌ها در میان مشهورترین دانشمندان، مشمول دعاوی فوق است. یعنی دانشمند، بدون این که خواسته باشد از فرمول دقیقی تبعیت کند، از مجموعه متنوع توانایی‌های عقلی - تجربی درک و ابزارهای بیان و اقناع خطابی خود و مجموعهٔ متنوع امکانات موجود پژوهشی بهره گرفته، و کوشیده است تا مخاطب خود را نسبت به مدعای خود متقاعد کند. گرچه البته در مورد علوم دقیقه هم، بر خلاف رأی پوپر، به دشواری می‌توان به چیزی به کلی متفاوت قایل شد (بَلَشُو، ۲۰۰۲: ۲۹۴). بسیاری از نظریه‌ها در دنیای علوم طبیعی ابطال‌پذیر به معنای پوپری آن نیستند. از جملهٔ کلیهٔ تئوری‌های مربوط به تاریخ زمین‌شناسی یا تاریخ اجرام سماوی یا امثال نظریهٔ داروین، یا حتی بخش‌هایی مثل میکروفیزیک و دعاوی تاریخی بور و اینشتین بر سر اصل عدم قطعیت (هایزنبرگ، ۱۳۶۸). ولی مسلم است که موارد زیادی در علوم طبیعی هست که قابلیت فرموله شدن و ابطال‌پذیری آن‌ها زیاد است، و علوم اجتماعی، بر اساس نظریهٔ پسون، در تشبه به آن‌ها از این حیث دچار مشکل‌اند.

مفاهیم علوم اجتماعی از فردیت تاریخی خود به سختی جدایی‌پذیرند و هویت تحقق‌جای - گاهی آن‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت. شکل افراطی این نظر متعلق به کسانی چون گیرتز، وینچ و دیگرانی است که به تبعیت از نظریهٔ ویزگی مطلق «علوم فرهنگی» معتقد به هیچ نوع تعمیمی نیستند. از این نگاه، تعبیر «انقلاب»، در مورد انقلاب روسیه و انقلاب مکزیک به مرز یک مشترک لفظی (مثلاً لفظ شیر در معانی متفاوت) نزدیک می‌شود. بنابراین هر کدام موضوع تحقیق مستقلی هستند. از این گفته ممکن است این برداشت صورت گیرد که مفاهیم مذکور چیزی شبیه اسامی خاص هستند، که هیچ‌گونه جمع و تفریقی میان آن‌ها ممکن نیست. در واقع طرفداران تفسیر و فرهنگ و معنا در روش‌شناسی و فلسفهٔ علوم اجتماعی عملاً چنین مدعائی

دارند. برای آنان هر انقلاب، هر پیشرفت، هر جرم و هر اخلاق ... مورد خاصی است که باید به صورت مفرد بررسی شود. در حالی که، بنا به نظریه مورد بحث در این جا، یک مفهوم جامعه‌شناختی، مردم‌شناختی، سیاسی ...، یک اسم خاص نیست، یعنی مفاهیم علوم انسانی و اجتماعی همچون توسعه، امنیت، قرارداد، حق، آزادی، بحران اقتصادی، نظم سیاسی، اخلاق اجتماعی، قدرت نظامی ...، مفاهیمی شبیه ژاپن، بارتولمه، جنگ جهانی دوم، سال دو هزار میلادی ...، نیست، که فقط یک مصداق فرد داشته باشد، بلکه اسامی عام است، اما نه مثل اسم عامی همچون کارخانه، انسان، درخت ...، که به راحتی و بدون قید و شرط بر مصادیق بی شماری قابل اطلاق باشد، بلکه اسم عامی که معنای آن با چند توصیف محدود در قالب یک مجموعه بسته و یک بار برای همیشه تعریف شده، قابل استیفا نیست، و کاربرد آن همواره با احتیاط و اگر و اما همراه است و یکی شمردن مصادیق مختلف برای آن با توجیه هم‌ارزی زمینه‌های آن مصادیق میسر است. مثلاً پدیده‌ای همچون دین، در مقام تحلیل علمی - اجتماعی، نه اسم خاص است به گونه‌ای که مطالعه علمی بودائیت و مسیحیت و توتم پرستی و ...، هر کدام امر مجزایی باشد که ربطی به دیگری ندارد، نه اسم عام معمولی است به شکلی که به راحتی و بدون قید و شرط‌های زمانی و مکانی و تاریخی و فرهنگی و ...، بتوان تمام آن موارد و مصادیق را ذیل عنوان دین قرار داد، و قوانینی را برای همه آن‌ها برشمرد.

از یکسو، مفهوم اجتماعی نمی‌تواند به طور کامل از ارجاعات خود به اسامی خاص افراد تاریخی آن، که دائماً در مفاهیم تیپ‌شناسانه حی و حاضرند، بریده شود؛ و از سوی دیگر، تلقی تعمیم، به عنوان یکی از ارکان علم، به دشواری اجازه می‌دهد مفهوم اجتماعی، دارای «مصداق منحصر به فرد» دانسته شود. تولید علمی به هر حال از نوعی طبقه‌بندی ناگزیر است، و هر نوع طبقه‌بندی شکلی از تعمیم است؛ پس مفاهیم اجتماعی از قبیل جامعه، جماعت، انقلاب، استقلال، دموکراسی، توسعه، تولید، تورم، امر قدسی، امر جنسی، خشونت، خرافه، جرم، مد، تابو، انتخاب عقلانی، سبک زندگی و ...، نه قابل تحویل به تعدادی مصادیق تاریخی است و نه قابل فرو کاهش به مخرج مشترک این مصادیق است، چون «مخرج مشترک» «شرط لازم» را نشان می‌دهد و نه شرط کافی را (لیتل، ۱۹۹۱: ۲). تعیین شروط کافی موقعیتی است که در آن با

1. generalization

استدلال طبیعی

احتیاط باید هم‌ارزی زمینه‌های مصادیق متفاوت را مشخص کرد. مفاهیم مذکور نه قابل تعریف مستقل و انتزاعی است و نه منحصر در یک مصداق خاص. مفاهیمی اجتماعی از قبیل برابری فرصت‌ها، گردش نخبگان، غنای فرهنگی، ساختار خویشاوندی، «رشد اقتصادی، نرخ بیکاری، سقوط تمدن‌ها، روابط ملل، حقوق اقلیت و ... را بدون ارجاع دائم ذهنی به پاره‌ای مصادیق مورد اعتراف آن به دشواری می‌توان فهمید، و همین است که استدلال درباره آن‌ها را به ناگزیر انعطاف‌پذیر و وابسته به ذهنیت محقق و لذا متنوع می‌کند.

مفاهیم علوم اجتماعی تیپ‌های ایده‌آلی است که برساخته دانشمندان و محققان، از روی اوصاف غیرقطعی و غیربسته (متحول) مصادیق جای - گاهی است؛ این‌ها «مفاهیمی ذهنی‌اند که واقعیت اجتماعی با آن‌ها سنجیده می‌شود تا محتوای تجربی پاره‌ای از عناصر مهم آن برآورد گردد ... تلاشی است برای فهم فردیت‌های تاریخی یا عناصر متفاوت آن‌ها درون مفاهیمی مشابه» (ویر، ۱۳۵۴: ۱۸۵). تیپ ایده‌آل یا نمونه الگوار مفهومی است که دانشمند علم‌الاجتماع، به اقتضای ضرورت پژوهش، می‌سازد و چنانچه مفید واقع نشد، در جهت کارآمدی، آن را مورد ترمیم قرار می‌دهد؛ و این یعنی این که «بازسازی علمی واقعیت» به معنای دقیق کلمه، «عینی» نیست، به دست دادن چشم‌اندازهای هم‌سوکننده‌ای از پروژه‌های بازیگران اجتماعی است که به کمک آن‌ها می‌توان فردیت یک حادثه، یک موقعیت یا یک رفتار، از سویی، و هم‌سنخی آن با موارد مشابه را، از سوی دیگر، سنجید، و در عین حال، میان دو توقع متعارض (اما ناگزیر) تفرد عینی و تعمیم ذهنی جمع کرد. قابل تأمل است که طراحی یک تیپ ایده‌آل با آن تئوری که قرار است این تیپ در خدمت آن قرار گیرد، هم‌سو می‌شود و در چنین فضایی است که این مفاهیم از حیث دینامیزم، به مرور زمان و حتی گاه مکان، تصفیه بعضی اوصاف و جذب بعضی اوصاف دیگر، انعطاف‌پذیر می‌شود و تحرک و پویایی خود را حفظ می‌کند. مفاهیمی چون اخلاق، همبستگی، مالکیت، بهره، مشروعیت، حکومت، آیین، ازدواج، همسری، ارث، جرم، جنایت، فحشا و ... امروز دقیقاً همان دلالتی را ندارد که در قرن پانزدهم یا هیجدهم داشت، همچنان که دلالت مفاهیم مذکور از خاورمیانه عربی تا آسیای جنوبی یا آمریکای شمالی تفاوت‌هایی دارد (بادی، ۱۹۹۴).

همین تحرک و دینامیزم مدلول‌های مفاهیم علوم اجتماعی است که منطق تیپ ایده‌آل به دنبال تأکید آن است. وبر با طرح مفاهیمی چون اقتصاد شهری، قرون میانه، صنعتگران، نشان می‌دهد که مفهوم تاریخی نه فشرده یک مورد خاص است نه مجموع یا متوسط وجوه اصلی‌ای که موارد برجسته در آن مشترک بوده‌اند، ولی در عین حال برای فهم آنچه یک مفهوم در پی رایه آن است باید تمامی این موارد تاریخی را در ذهن داشت. بر این مبنا مفاهیم اجتماعی تقسیم‌بندی‌های تیپ‌شناسانه هستند که معنایشان متحول است. برهان ظنی که بر روی اموری جای - گاهی و در معرض تغییر دائم، صورت می‌گیرد از مفاهیمی استفاده می‌کند که معنای عملی خود را در یک فضای مرکب و متحرک کسب می‌کنند. این فضای مرکب و متحرک فقط به عین خارجی یا همان موضوع مطالعه اجتماعی راجع نیست، بلکه شامل درک محقق هم می‌شود. یعنی ذهن و عین هر دو در سیلانی طبیعی پیش می‌روند، که مهم‌ترین نتیجه آن تحول و تنوع استدلال و برهان در علوم اجتماعی است.

زبان طبیعی

فرمالیزاسیون به عنوان ابزاری که باعث سهولت تحلیل و تعمیم می‌شود، و فعالیت علمی را از متافیزیک و خطابه و ایدئولوژی متمایز می‌کند، نظر دانشمندان علوم اجتماعی، علی‌الخصوص اقتصاددانان و جامعه‌شناسان، را به خود جلب کرده است. تردیدی نیست که استفاده از فرمالیزاسیون ریاضی و هندسی گاه کمک‌های شایانی به گزارش مطالعات و طبقه‌بندی یافته‌های مشاهدات انسانی و اجتماعی و استخراج قواعد می‌کند. با وجود این، علی‌رغم تلاشی که برای حذف «ابداعات نظری» غیرمتکی به داده‌ها و «اقناع‌های خطابی» تبلیغاتی در این علوم صورت گرفته است، به نظر می‌رسد احتجاج، یعنی ادعای متکی به دلیل، در علوم اجتماعی (اگرچه با سطوح مختلف)، برهان طبیعی است، که صرفاً و تماماً محصول تجربه سامان‌یافته و آزمون‌پذیر، و یکسره خالی از انتزاع (در مقام فهم) و اقناع (در مقام تفهیم) نیست. به این دلیل که تعمیم یک گزاره مقتضی ترکیب تجاربی است که معانی پراکنده و مختلفی را در بردارد و اشتغال استدلال را بر یافته‌های ذهنی، از یکسو، و ترفندهای اقناعی، از سوی دیگر، ناگزیر می‌کند (بشیر، ۱۹۸۴: ۷۱). هم‌ارزی‌های جای - گاهی، به دلیل بسته نبودن مجموعه اوصاف مفاهیم و دینامیزم زمانی و

استدلال طبیعی

مکانی آن، بیشتر محصول نوعی چانه‌زنی^۱ جامعه اهل علم است، تا محصول معیارهای عینی اجتماعی. بر این اساس، برهان طبیعی اگر بخواهد به لحاظ جای - گاهی معنادار باشد، و اگر بخواهد از پراتیک دانشمندان به سوی نوعی علم ایده‌آلیزه منحرف نشود، نمی‌تواند به طور کامل صورت‌بندی و فرموله شود. مفاد سخن فوق این است که «برهان طبیعی» فقط در قالب «زبان طبیعی» قابل‌ارایه است (پسرون، ۱۹۹۱: ۳۸۴). منظور از زبان طبیعی همان مجموعه صرف، نحو و لغت است که بلاواسطه حاکی از پدیده اجتماعی است، و منظور از زبان مصنوعی نمادسازی‌هایی است که، در قالب جبر و حساب و هندسه، محاکات به واسطه دارد. البته توسل به زبان‌های مصنوعی برای روشن‌نگری پاره‌ای خطوط اساسی و مشترک در تحلیل داده‌ها مفید است، اما کاربرد آن موقت است. به تعبیر دیگر، قضایایی که غالب جامعه‌شناسان و اقتصاددانان در قالب زبان صوری به کار می‌گیرند تا هنگام پردازش داده‌ها، اطلاعات تحقیقاتی را به شناخت بدل کنند، اگر قرار باشد انتزاع مطلق، آن‌ها را از معانی انضمامی تهی نکند، و تعمیم فرمولی، پیچیدگی آن‌ها را ساده‌سازی نکند، ناگزیر باید دوباره به زبان طبیعی ترجمه شوند. در قضایایی که با تعبیر رایج جامعه‌شناختی، روانشناختی، مردم‌شناختی، سیاسی و حقوقی تفسیر شده‌اند، معنای بیشتری موجود است تا در قضایایی که در قالب یک زبان قراردادی، مثلاً زبان نمادهای ریاضی، یا حتی زبان آمار، که برای آرایش داده‌ها به کار می‌رود، رایج شده‌اند. به همین دلیل قضایای اخیر باید، در نهایت، به وسیله قضایای دسته نخست معنی شوند تا غنای معنایی خود را بازیابند. چنان که توماس رید بر این نکته تأکید می‌کند: «تشابهی که میان دریافت‌های اولیه و زبان طبیعی است بسیار بزرگتر از تشابهی است که میان داده‌ها و زبان مصنوعی است» (هیومر، ۲۰۰۲: ۲۳۴).

برای حفظ این غنای طبیعی، برهان علوم اجتماعی محتاج انعطاف‌پذیری مفهومی زبان طبیعی است. هنگامی که مثلاً از مفاهیمی چون شورش، خلاف، خودکشی، طبقه، برابری، باند، حزب، مشروعیت، عبادت، اطاعت، انتخاب، سود و ... بحث می‌شود، دایره مفهومی هر واژه، از حیث دلالت، از یک کانون روشن تشکیل می‌شود که بتدریج وارد وضعیتی نیم سایه و بعد تیره می‌شود. این‌گونه است که به یمن قراین مختلف، هر کدام از واژه‌های مذکور روی یک طیف

1. negotiate

معنایی (البته محدود) جابه‌جا می‌شود. پی‌یر بوردیو در کتاب درک عمومی با زبانی طعنه‌آمیز کسانی مانند لوی-ستروس را مورد کنایه قرار می‌دهد که در پی تأسیس «جبر خویشاوندی» هستند؛ یعنی در جهت فرمالیسم، می‌خواهند روابط خویشی در اقوام نخستین را در قالب محاسبه جبر و حساب در آورند (بوردیو، ۱۹۸۵: ۲۴۵). درحالی که انعطاف‌پذیری زبان طبیعی در برهان طبیعی اولاً فرمالیزاسیون کامل را مانع می‌شود و ثانیاً زدن قضایا به محک آزمون‌های فیصله‌بخش را، که بتوانند درباره درست و غلط بودن یک نظریه رأی قطعی دهند، دشوار می‌نماید. به همین دلیل است که برهان‌هایی که به واسطه آن‌ها جامعه‌شناس و حتی اقتصاددان مناسبت‌های آماری و همبستگی متغیرها را تفسیر می‌کند به نتایجی رهنمون می‌شوند که هویت ظنی و احتمالی دارند (هیرشی، ۱۹۷۵: ۱۵). قطعاً، هرچه این گمان‌ها فشرده‌تر و بازرسی شده‌تر باشند، قدرت علمی آن‌ها البته بیشتر است، با وجود این، هرچند که قوی باشند، هرگز به مرز تصدیق‌های کلی و انتزاعی از نوع $y = f(x)$ نمی‌رسند. چرا که ارزش تعمیم‌ها و پیش‌بینی‌های علوم اجتماعی متناسب با ارزش و اعتباری است که خویشاوندی و هم‌سنخی زمینه‌های ظهور این امور دارا است؛ و این نیز همان‌طور که آمد محصول نوعی چانه‌زنی و اجماع کم و بیش معاریف یک رشته یا اقتدار دسته‌ای از آنان است، و نه نتیجه محاسبات ریاضی. پِسرُون تأکید می‌کند که در جامعه‌شناسی این ربط‌های منطقی نیست که اصل شناخت را تشکیل می‌دهد، بلکه ربط‌های تیپ‌شناختی است که بر گزینش‌های تا حدودی دلخواهانه و توصیف‌های «در حال اصلاح» مبتنی است (پِسرُون، ۱۹۹۱: ۳۸۴).

به این ترتیب زبان آماری، به عنوان نمونه‌ای از زبان‌های مصنوع، اگر قرار باشد که گزاره‌های توصیفی خود را در یک فضای معنایی متغیر، همگام با زمان بازسازی کند، نمی‌تواند جانشین زبان طبیعی شود. به عنوان مثال، در یک مقایسه میان تواترها که یک تابلوی آنالیز چندمتغیره فراهم می‌آورد، تصدیق‌هایی وجود دارد که می‌تواند در قالب یک زبان صوری بیان شود. قرائت هر سطر یا هر ستون با ارجاع به عنوان آن و با توجه به مفاد کلی تابلو، گزاره‌ای را که حاوی یک رابطه همبستگی و ارزش آماری آن است به دست می‌دهد. حاصل جمع این گزاره‌ها تمامی آن چیزی است که یک تابلو آماری، به عنوان یک تابلو آماری، می‌تواند بگوید.

1. Aljebre de parente

اما نباید گمان برد که این تمامی آن چیزی است که در جامعه‌شناسی یا اقتصاد می‌توان گفت؛ چنین گمان نادرستی، به دلیل جاذبه قدرت تعمیمی ناشی از ربط معناداری که در گزاره کلی «به ازای هر x یک y وجود دارد به قسمی که X با نظمی ریاضی تابعی از Y است» مشهود است، رایج است. در این جا است که این خطر وجود دارد که آماردان به سمت روش آزمون‌پذیری تجربی بلغزد و تصدیق صورت‌بندی‌شده در قالب زبان صوری آمار را بدون نیاز به تفسیری که آن را به دنیای مفاهیم انعطاف‌پذیر وصل کند، به تنهایی مستعد انتاج و نظریه‌پردازی جامعه‌شناسانه یا اقتصادی و نظائر آن بشمارد؛ یعنی گمان برد با اثبات معناداری ربط میان دو متغیر، بر اساس محاسبات مرسوم، مأموریت پژوهش خاتمه یافته است. حتی بوڈن که پرچم مخالفت با نسبیت‌گرایی را در فرانسه برافراشته است می‌گوید که: «در تحقیقات علوم اجتماعی، باید به هر گونه اتوماتیسم بدبین بود» (بوڈن، ۲۰۰۰: ۱۰۵).

این همان انتخاب میان دوگانه صحت/فایده، است که مرتون (مرتون، ۱۹۶۵: ۱۸) در گذشته و بوڈن (بوڈن، ۱۹۸۶: ۷۶) در زمان حال، از آن سخن گفته‌اند. در تبیین اجتماعی می‌توان در مسیری گام نهاد که حاصل آن بیشتر به وصف «صدق منطقی» متصف است تا به وصف «فایده‌مندی توضیحی»، و به عکس. فرمالی‌زاسیون ریاضی می‌تواند کفه این انتخاب را به نفع عنصر صحت سنگین کند، اما به هزینه کاستن از فایده‌مندی. زیرا انعطاف زبان طبیعی زمینه بیشتری برای غور در لایه‌های پنهان و متغیر نهادها و روابط اجتماعی فراهم می‌کند که فرمالیسم زبان مصنوع به ناگزیر از آن می‌گریزد. دغدغه پوزیتیویستی صحت، دقت و مشروعیت، دغدغه مبارکی است، اما اوصاف مذکور باید ناظر به محتوایی مهم و مربوط باشند. گاه این خطر احساس می‌شود که حیات این دغدغه به لاغر شدن هر چه بیشتر محتوای تبیینی و فایده‌مندی توضیحی منجر شود. برای درک عمق این مشکل می‌توان به سخن واسیلی تف، اقتصاددان برنده جایزه نوبل سال ۱۹۸۲، در نامه‌ای به مجله ساینس توجه نمود: «صفحات متوالی مجلات تخصصی اقتصاد با فرمول‌های ریاضی پر شده است که خواننده را از مجموعه‌ای فرض‌های کمابیش معقول ولی کاملاً دلخواه به نتایج نظری دقیقاً مشخص اما نامربوط رهنمون می‌شوند» (کوئتر، ۱۹۸۵: ۷۴).

معیار تشخیص علمی

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که اگر فرمالیزاسیون و آزمون‌پذیری تجربی به طور کامل در علوم اجتماعی قابل اعمال نیست، در این صورت، چه معیاری براهین این علوم را از بحث‌های عادی، از یکسو، و استدلالات نظری - فلسفی، از سوی دیگر، متمایز می‌کند. تفسیر داده‌ها در قالب زبان طبیعی این خطر را دارد که هویت فرار امر اجتماعی را بهانه‌ای قرار دهد تا تفسیر داده‌ها از قید محک تجربه آزاد شود. اگر طبیعی بودن زبان و برهان در علم الاجتماع به این معنا باشد که بتوان گزاره‌ای در باب امر اجتماعی داد و هیچ حالتی را تعریف نکرد که در آن این گزاره، به طور بالقوه، بتواند نفی شود، مرز تا حدودی به رسمیت شناخته شده میان آگاهی علمی و آگاهی متافیزیکی مخدوش می‌شود. این دغدغه در اصل موجه است، اما نباید پنداشت که هر گونه استدلال طبیعی، با تیپ‌سازی و مصداق‌یابی برای تیپ‌ها که از پاره‌ای تئوری‌ها و تفسیرهای علمی، که محل اجماع عالمان نیستند، تأثیر می‌پذیرند (و در نتیجه تا حدودی ذهنی تلقی می‌شوند)، حساسیت تجربی یک گزاره علمی را، که معیار عینی بودن آن است، از بین می‌برد. حساسیت تجربی گزاره‌ها در علوم اجتماعی، تا حدی به سبب انعطاف معنایی زبان طبیعی، به حد این حساسیت در حوزه موسوم به علوم دقیقه نمی‌رسد، اما با استدلال‌های انتزاعی هم متفاوت است. تفاوت در این است که روش‌شناسی علوم اجتماعی تلاش می‌کند با مواجه کردن مستمر گزاره‌های محتمل‌الصدق خود با محک‌های تجربی مختلف، اما به لحاظ معنایی حتی‌الامکان هم‌سو و هماهنگ (دست کم در چارچوب یکی از پارادایم‌های رقیب)، استحکام آن‌ها را بسنجد و آن‌ها را اصلاح کند (اودی، ۲۰۰۳: ۱۵۵). در حالی که استدلال‌های فلسفی و انتزاعی معمولاً به استدلال‌های عقلی محض متکی‌اند و لزوماً موضوع تأیید تجربی نیستند. پس برهان طبیعی به واسطه درگیر کردن مدعای خود با تجربه، یا به تعبیری با آسیب‌پذیر کردن و رفع مصونیت از آن در برابر شاهد تجربی، از فلسفه انتزاعی و متافیزیک متمایز می‌شود.

از سوی دیگر، برهان طبیعی با استدلال عرفی از نوعی که در زندگی روزمره مشاهده می‌شود، نیز متفاوت است. ممکن است به نظر رسد، استدلال‌هایی مردم در اثبات نظرات اقتصادی، هنری، ورزشی، اقتصادی خود، تفاوتی با آنچه پسران از آن به برهان طبیعی تعبیر می‌کند، تفاوتی ندارد (بودن، ۱۹۹۵: ۱۹۵)، اما چنین نیست. گرچه در استدلال‌های عرفی، مردم

استدلال طبیعی

برای اثبات مدعای خود به شواهد تجربی استناد می‌کنند، اما این استنادات عموماً از "گسترده‌گی و ظرافت" لازم برای علمی بودن بی‌بهره‌اند. استدلال‌های عرفی معمولاً از هماهنگی درونی و بیرونی، از سامان منطقی و تجربی، از گستره و طبقه‌بندی داده‌ها کم‌بهره‌اند. تفاوت برهان طبیعی با استدلال عرفی ابتدا در افزودن سامان یافته تعداد قابل توجهی از یافته‌های تجربی مربوطه و آنگاه در نظم بخشیدن به آن‌ها و طبقه‌بندی و تحلیل داده‌ها است، به شکلی که اعتبار و مناسبت این شواهد تجربی و نوع تفسیر آن‌ها، میان اعضا جامعه علمی، یعنی لاقط بخشی از دانشمندان در یکی از رشته‌های علوم اجتماعی، موضوع اشتراک نظر باشد. به عنوان نمونه می‌توان مصاحبه‌های تلویزیونی با مردم در مورد یک موضوع را با نظر یک کارشناس دانشگاهی در همان موضوع مقایسه کرد. در بعضی موارد مردم عادی ممکن است نظر قابل قبولی عرضه کنند و مستنداتی هم برای آن برشمارند. گاه ممکن است متخصص دانشگاهی هم سخنی شبیه آن ارایه کند، اما تفاوت در این است که فرد عادی متکی به تجربیات پراکنده خود است و فرد متخصص متکی به تجارب مفصل، متنوع، طبقه‌بندی شده و قابل قبول در یک فضای بالنسبه اجتماعی علمی و تخصصی. این تا حدودی تفاوت استدلال عرفی و برهان طبیعی را نشان می‌دهد. شاید فاصله برهان طبیعی و استدلال عرفی در شیوه‌هایی چون کنش متقابل نمادین مثلاً در کارهای بلومر (۱۹۶۹) یا روش مردم‌شناسی مثلاً در کارهای گارفینکل (۱۹۵۶) که بیشتر به شیوه‌های بررسی و پرسش و پاسخ غیراستاندارد معتقدند، کمتر جلوه کند تا در مطالعه ربط‌های معنادار در کارهای رایج پیمایشی، اما دقت بیشتر حاکی از این است که علی‌رغم ظواهر زبان مصنوعی، برهان اجتماعی در همه‌جا، دقیق‌تر و عمیق‌تر از استدلال عرفی و خاص‌تر و انعطاف‌پذیرتر از براهین قانون‌وار علوم فیزیکی و ریاضی و تجربی‌تر و قابل‌آزمون‌تر از استدلال‌های فلسفی — متافیزیکی است.

برهان علم‌الاجتماع با نمونه‌گیری، آمار، مصداق‌یابی کیفی، طبقه‌بندی تجربی، ساماندهی داده‌ها ... به دنبال افزایش دقت و عینیت گزاره‌های ظنی خویش است، اما البته این مشکل را هم در پیش پای خود دارد که افزودن مؤیدات تجربی چارچوب هماهنگی معنایی را پشت سر نگذارد؛ یعنی نوع این تجربیات دقت مفهومی گزاره مورد بررسی را مخدوش نکند (پسرون، ۱۹۹۱: ۳۹۶). در این حوزه، نیروی اقناع یک گزاره یا یک نظریه مبتنی بر تلازمات تجربی، بسته

به دو چیز است: یکی، افزودن مصادیقی که می‌تواند این تلازم (مثلاً همبستگی میان دمکراسی و پیشرفت صنعتی، یا میان اعتقاد به یک دین و همبستگی اجتماعی ...) را تأیید کند. دوم، افزودن تناسب عقلی و منطقی (باورپذیری عقلانی ربط) و قدرت زاینده فرضیه (هماهنگی مفهومی میان آن اجزای نظریه و این که تأیید فرضیه قدرت تبیین چه امور دیگری را دارد). به این ترتیب هویت طبیعی «برهان علم اجتماع»، ضرورتاً این را در کنار تفلسف انتزاعی یا جدل عامیانه قرار نمی‌دهد؛ چه با یک تفسیر جامعه‌شناختی مواجه باشیم یا یک جستجوی تاریخی و یا یک برداشت مردم‌شناختی یا یک تحلیل سیاسی، تا زمانی که این‌ها به بازجویی تجربی سپرده نشوند، علمی نیستند. در عین حال اگر شرط دوم را دارا نباشند یعنی در عین تأیید تجربی، از قدرت حل مسأله و تبیین و توضیح علل پدیده‌های مورد مطالعه ناتوان باشند در واقع به حوزه‌های جامعه‌نگاری، تاریخ‌نگاری، قوم‌نگاری و سیاست‌نگاری متعلق خواهند بود.

بر این اساس شاید بتوان برای برهان طبیعی، به لحاظ روش‌شناختی، جایگاهی در حد فاصل میان هرمنوتیک و تجربه‌گرایی قائل شد تا بتواند بین توقعات آزمون‌پذیری تجربی و معناداری جای-گاهی (تاریخی-جغرافیایی) تعادل خود را حفظ کند.

نقد و نتیجه

برهان علوم اجتماعی به روایت پسران را می‌توان «یکی از حدود تعادل» ممکن میان پوزیتیویسم و پدیدارشناسی دانست، با وجود این، دوگانه‌گرایی او در روش علمی، اگر نه به نفع یگانه‌گرایی، بلکه به نفع چندگانه‌گرایی قابل انتقاد است (برتلو، ۱۹۹۱). به دشواری می‌توان پذیرفت که شکاف روش‌شناختی و معرفت‌شناختی میان آزمون‌پذیری تجربی و برهان طبیعی این سان فراخ باشد. به نظر می‌رسد که آزمون‌پذیری تجربی اگر نه در علوم فیزیکی - شیمیایی، دست کم، در علوم زیستی و علوم تاریخی - طبیعی به برهان طبیعی نزدیک می‌شود. آنچه در باب وصف تاریخت و عدم امکان تعمیم مطلق و صدق احتمالی گزاره‌ها مورد تأکید قرار گرفت، دامن پاره‌ای از علوم غیراجتماعی را نیز می‌گیرد و به این ترتیب مجموعه علوم حکم طیفی را می‌یابد که اگر چه هنگامی که دو سوی آن (مثلاً تاریخ و فیزیک)، با هم مقایسه شود تفاوت روش جدی می‌شود، اما عبور از یکی به دیگری مدارجی را پشت سر می‌گذارد که

استدلال طبیعی

پیوسته و با آهنگی کمابیش یکنواخت است و شکاف بنیادین و پرش عمده‌ای در این میان به دشواری قابل رؤیت می‌نماید. به عنوان مثال، آزمون‌پذیری غیرمستقیم در رشته‌های اندکی دقیق‌تر علوم اجتماعی، چون اقتصاد، به مرز آن در رشته‌های غیردقیق‌تر علوم طبیعی، چون فسیل‌شناسی، نزدیک می‌شود. در مواردی، تصمیم بر یکی شمردن پاره‌ای مشاهدات و معنادار انگاشتن پاره‌ای مشابهاً، که در غیاب یک پارادایم مسلط نمی‌تواند به یک تصدیق قطعی رهنمون شود، خاص جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و علوم مشابه نیست و اگر این کافی نیست تا همه علوم را دارای روشی واحد بدانیم، لااقل تشویق می‌کند تا همه علوم طبیعی و یا علوم اجتماعی را هم دارای هویت روشی واحد ندانیم، بلکه بنا به تغییر درجه این خواص، تمامی رشته‌ها را با حد فاصل‌های کم‌رنگ از یکدیگر تفکیک کنیم، و بنا را بر چندگانگی روش‌شناسی علوم بگذاریم (فی، ۱۹۹۸: ۲۲۳).

این درست است که حضور یک پارادایم ریشه‌دار و بی‌رقیب موقعیت علوم طبیعی را مستحکم می‌کند، اما اگر جامعه‌شناسی و فیزیک از این حیث با هم اختلاف بسیار دارند، میان مثلاً اقتصاد و باستان‌شناسی قضیه از قراری دیگر است و رقابت محدود پارادایمی شرایط مشابه به وجود می‌آورد. نگاه پُرسون به علوم به گونه‌ای است که علوم طبیعی را در یک فضای پویایی ملاحظه می‌کند و تلاش می‌کند علم اجتماع را از آن بیرون کند، در حالی که کوهن (۱۹۹۰) پیش‌تر علوم طبیعی و حتی فیزیک را نیز از این فضا بیرون نهاده بود. نظریه ابطال‌پذیری پوپر به عنوان منطق اکتشاف و پیشرفت علوم حتی در حوزه فاخرترین علوم با مشکل مواجه است. این تصور که قضیه‌ای چون «همه قوها سپیدند» با مشاهده یک «قوی غیرسپید» نقض و ابطال می‌شود، قدری ساده‌انگارانه است (اسمیت، ۱۹۸۳: ۱۱۶). در این جا هم تصمیم‌ها و توافق‌هایی از این قبیل که آیا مشاهده به راستی صورت گرفته؟ آیا شی غیرسپید، قو بوده است؟ آیا سپیدی در تعریف قو داخل است؟ ... لازم می‌شود، که تا رسیدن به قطعیت و تعمیم‌پذیری و سایر معیارها، گاه راهی طولانی دارد؛ راهی که به خصوص در باب تئوری‌های پیچیده و بخش‌های غیر صوری و غیر ریاضی آن، حتی در حضور یک پارادایم مسلط هم، به واسطه نگرش کل‌نگر، برهان را به مرز طبیعی قدری متمایل می‌کند (کواین، ۱۹۶۷: ۶۴). به این سان، اگر همه علوم،

1. Holiste

حتی به طور غیرمستقیم، آزمون‌پذیر تجربی نیستند، همه آنها در برهان تا حدودی طبیعی‌اند؛ یعنی از حیث قضاوت در باره مشابه بودن، معنی‌دار بودن، علت واضح و مفرد داشتن پاره‌ای امور، محتاج تصمیم و توافق جامعه اهل علم‌اند. این تصمیم‌ها البته در جایی که پارادایم مسلطی قوی‌تر و کم‌رقیب‌تر باشد، سهل‌تر دست‌یافتنی است؛ چه در علم اجتماعی و چه در علم طبیعی. گو این‌که البته سهولت و سرعت این تصمیم، قطعیت و صحت تعمیم و جاودانگی آن را تضمین نمی‌کند و از این حیث تفاوتی در ذات یافته‌های رشته‌های مختلف نیست. بنابراین اگر، بر اساس نظریه برهان طبیعی، فضای استدلال و برهان اجتماعی فضایی ابطال‌گرایانه و آزمون‌پذیر تجربی نیست، این کافی نیست تا به دوگانگی قطعی روش‌شناسی باور آوریم. به تعبیر بوردیو، برای داشتن یک فلسفه علم دقیق به یک فلسفه دقیق علم نیاز داریم (بوردیو، ۱۹۷۵: ۳۴). چیزی که در نیمه دوم قرن حاضر بیشتر به آن پرداخته شد. اگر نظریه پوپر در علوم اجتماعی صدق نمی‌کند (که نمی‌کند) نظریه کوهن در جایی که معیار صدق را به تصمیم جامعه علمی ربط می‌دهد، در علوم اجتماعی هم صادق است. اگر وجه طبیعی بودن برهان، که به صورت طیف‌گون در عموم علوم جاری است، در جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، تاریخ و سیاست وضوح بیشتر دارد، تا حدود زیادی به دلیل عدم حضور یک پارادایم مسلط است که تصمیم‌های سوبژکتیو را چنان در قالبی واحد در هم ادغام کند تا عینی جلوه نماید.

منابع

- مردیها، مرتضی (۱۳۸۲) فضیلت عدم قطعیت، در علم شناخت اجتماع، تهران: طرح نو.
- هایزبرگ، ورنر (۱۳۶۸) جزء و کل، ترجمه حسین معصومی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- Audi, R. (2003) *Epistemology, A Contemporary Theory of Knowledge*, London and New York, Routledge.
- Bady, B. (1994) *Les Deux Etats*, Paris, Polon.
- Balashow, Y. (2002) *Philosophy of Science*, London and New York, Routledge.
- Berthelot, J. M. (1995) *L'Avenement de la Sociologie Scientifique*, Toulouse, Presses Universitaires du Mirail.

-
- Berthelot, J. M. (1990) *L'Intelligence du Social*, Paris, PUF.
 - Berthelot, J. M. Juin (1999) "Dualisme et Pluralisme en Sociologie", *Bulletin de Méthodologie Sociologique*, N. 31
 - Blumer, H. (1969) *Symbolic Interaction*, New York, John Wiley.
 - Boudon, R. (1967) *L'Analyse Mathématique des Faits Sociaux*, Paris, Polon
 - Boudon, R. (1986) *L'Idéologie, ou l'origine des idées reçues*, Paris, Fayard
 - Boudon, R. (2000) *Méthodes en Sociologie*, Paris, PUF
 - Boudon, R. (1995) *Le Juste et le Vrai, Etudes sur l'Objectivité des Valeurs et de la Connaissance*, Paris, Seuil.
 - Bourdieu, P. (1985) *Le Sens Commun*, Paris, Fayard.
 - Bourdieu, P. (1975) *Le Métier de Sociologue*, Paris, Armand Colin.
 - Cuisenier, J., Août (1962) "Endogamie et Exogamie dans le Mariage Arabe", *L'Homme*, n. 2.
 - Durkheim, E. (1990) *Les Règles de la méthode Sociologique*, Paris, PUF.
 - Fay, B. (1998) *Contemporary Philosophy of Social Science*, Oxford, Blackwell.
 - Gardin, J.C. (1992) Les Embarras du Naturel, *L'Homme*, v. 3-4.
 - Garfinkel, H. (1956) *Studies in Ethnomethodology*, Cambridge, Polity Press.
 - Hill, C. (1980) *The Century of Revolution*, London and New York, Routledge.
 - Hireschi, T. (1975) *Recherche en Délinquance; Principe de l'Analyse Quantitative*, Paris, Mouton
 - Huemer, M. (2002) *Epistemology, Contemporary Readings*, London and New York, Routledge.
 - Kuhn, T. (1990) *La Structure des Révolutions Scientifiques*, Paris, Galimard .
 - Kuttner, R. (1985) "The Poverty of Economics", *Atlantic Monthly*, n. 3.
 - Littel, D. (1991) *Varieties in Social Explanation*, London, Westview Press.
 - Merton, R.K. (1965) *Elements de Théorie et de Méthod en Sociologie*, Paris, Polon.
 - Passeron, J. C. (1991) *Le Raisonnement Sociologique, Espace Non-popperien du Raisonnement Naturel*, Paris, Nathan.

- Quetlet, A. (1836) *Physique Sociale*, Bruxelles, Conis Hanman.
- Sorokine, A. (1970) *Fads and Foibles in Modern Sociology and Related Sciences*, Chicago, Markhan.
- Weber, M. (1954) *Essais Sur la Théorie de la Science*, Paris, Polon.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی